

۱۷۴۱۳

۸۷۶۰۵

پیامبران در قرآن*

نویسنده: دکتر محمدالطیب النجار، استاد تاریخ اسلام دانشگاه الازهر

مترجم: اصغر اجداد

دانش آموخته فقه امامیه ورودی ۷۷ و دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

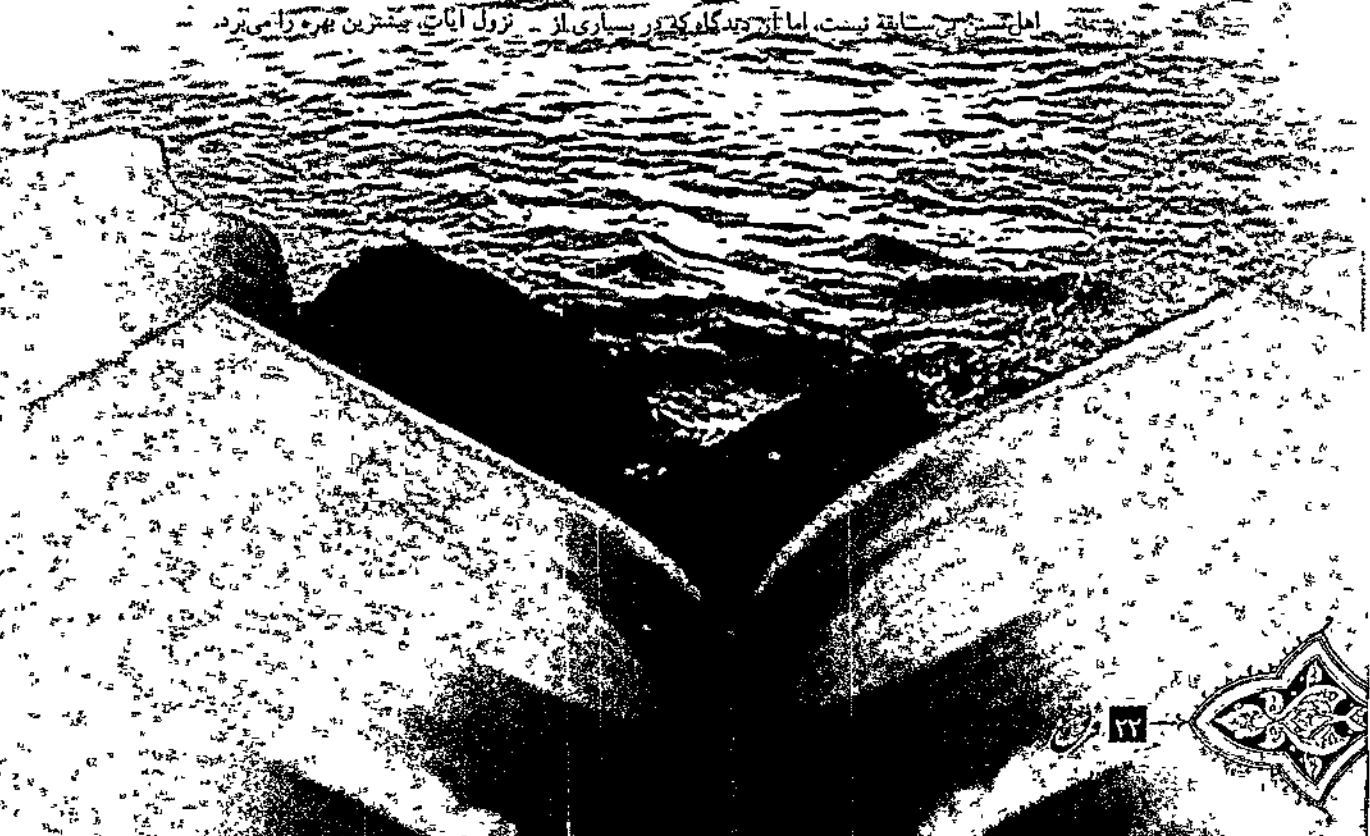
یادداشت مترجم

عنوان اصلی نوشته حاضر، «الأنبياء في القرآن» تألیف دکتر محمدالطیب النجار، استاد تاریخ اسلام دانشگاه الازهر می باشد که به مسئله عصمت انبیاء (ع) و نبی اکرم (ص) می پردازد. رویکرد مثبت نویسنده را می توان براساس موضوعات مورد بحث در این کتاب، مشاهده نمود و آنچه به این مسئله اهمیتی خاص می بخشد، تعلق نویسنده به جهان اهل تسنن و تلاش وی در راستای منحصر نمودن عصمت پیامبر اکرم (ص) در موضوع دریافت و ابلاغ وحی و تمیم آن به تمامی شئون زندگی آن حضرت (ص) می باشد.

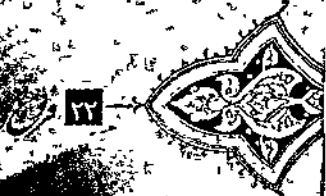
ادواره دیدگاه رسمی و حتی مورد پذیرش اکثر جامعه نیز بوده، دیدگاهی است که عصمت پیامبر (ص) را منحصر به دریافت و ابلاغ وحی و شئون مربوط به آن می داند. آنچه این برداشت را تقویت می نماید، وجود بسیاری از روایات در کتب صحیحین، مسانید و سنن است که در آنها عصمت پیامبر (ص) را منحصر در امور وحی می داند. محمدالطیب النجار در این مقاله با رهیافتی قرآنی به مسئله عصمت می پردازد که مبنی بر مقدماتی عقلی بوده و بدون پرداختن به زوایات مختلف و متعارض پیرامون مسئله، بیشتر در حدود تبیین آیات متشابه به مسئله عصمت پرداخته و در این راستا از شناخت موقعیت تاریخی و شأن

اگرچه وجود چنین دیدگاهی در میان عالمان و دانشمندان

اهل تسنن سابقه نیست، اما آن دیدگاه که در بسیاری از نزول آیات، بیشترین بهره را می برد.



۸۷۶۰۵



این نکته را نیز می‌بایست یادآوری نمود که دیدگاه نویسنده در بعضی از مسائل؛ مثلاً در ارتباط با شأن نزول آیه «عیس و تولسی...» که آن را مربوط به نبی اکرم (ص) می‌دانند، با روایات شیعی در مورد شأن نزول این آیه تطابق ندارد، ولی نویسنده با پذیرش چنین شأن نزولی درصدد است تا آن را توجیه نماید و تعارض آیه را با عصمت همه جانشین نبی اکرم (ص) برطرف نماید.

لازم به ذکر است که جهت رفاه حال مخاطبان برای فهم آیات قرآنی ذکر شده در متن مقاله از ترجمه فولادوند استفاده شده است.

نیاز بشر به رسالت

این جهان با همه عجائبی که دارد و با آنچه از اسرار و رموز احاطه شده است و این ملکوت وسیع با زمین و آسمان و ستارگان و کهکشانهایش، زراعت و میوه‌هایش، عقل را به تفکر در این بساط وامی‌دارد و گاهی عقلا را به نتیجه‌ای کاملاً واضح و آشکار رهنمون می‌سازد و آن نتیجه این است که هر انسانی دلت را بر مؤثری دارد و هر مصنوعی، نیازمند صانع است و بالأخره برای جهان هستی، معبود واجب الوجودی ضروری است.

در طول تاریخ، نمونه‌هایی از انسانها بوده‌اند که بدون واسطه و تنها با عقل خویش، خدایشان را شناخته‌اند و به وسیله آن به رشد و هدایت رسیدند. همچنانکه قبل از ظهور اسلام و در دورانی که جهل و ضلالت همه جا را فراگرفته بود، مأمون حارثی، قومش را چنین فرامی‌خواند: ای قوم! با قلبی آکنده از مهر و صفا، به من گوش فرادید. پند و اندرز به جایی خواهد رسید که مورد نظر من است؛ سرکشی خواهشهای نفسانی؛ آلودگی قلبهای مکدر، مایه عبرت برای کسانی است که عبرت بگیرند. زمین پهناور، آسمان پرافراشته شده و تمامی آنچه جهان را احاطه نموده است، از روشن‌ترین دلایل برای وجود خداوند مدبر هستند.

ایمن موضوع از مواردی است که خداوند، حقیقت را از طریق تفکر به مأمون الهام کرد ولی بسیاری از مردم نمی‌توانند به تنهایی به سوی حق راه یابند و او را بشناسند و از این رو بشر، نیازمند فردی است که او را به پروردگار آفریننده، روزی دهنده و کسی که زنده می‌کند و می‌میراند، رهنمون سازد و صراط مستقیم و راه هدایت را به ایشان نشان دهد و این امر و وظیفه را کسانی غیر از پیامبران و رسولان نمی‌توانند انجام دهند. پیامبران، سفیرانی هستند که بین خداوند و بندگان واسطه‌اند. خداوند آنچه می‌خواهد به آنها وحی می‌کند و آنها نیز آنچه را خداوند به آنان وحی

می‌نماید، به مردم ابلاغ می‌کنند. خداوند آنها را با معجزاتی که دلالت بر صدق گفتارشان باشد، تأیید می‌کند.

تفاوت رسول و پیامبر

علما دربار معنای نبوت (پیامبری) و رسالت، نظریه‌های متفاوتی دارند. به عنوان نمونه، عده‌ای که بین این دو واژه تفاوت قائل شده‌اند، می‌گویند: نبی (پیامبر) فردی است که شرع به او وحی می‌شود، خواه مأمور به تبلیغ (پیام‌رسانی) شده باشد یا خیر. رسول نیز شخصی است که شرع به او وحی می‌شود و مأمور به تبلیغ است. تعریف فوق با این آیه کریمه از قرآن تناسب ندارد:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ بِالْحَكِيمَةِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۱)

«و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی را آرزو می‌کرد، شیطان القائاتی در آن می‌کرد. پس خداوند آنچه را شیطان القا می‌کرد، محو می‌گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است.»

زیرا «و لا نبی» متعلق به «ارسلنا» است. مانند آن است که خدا بفرماید: «و ما ارسلناک من قبلک من رسول و ما ارسلنا من قبلک من نبی» و بدین علت نبی نیز مأمور به تبلیغ می‌گردد.

علاوه بر این، عقل، ایمن امر را که خداوند، تنها شرع را به پیامبر وحی کند و او را مأمور ابلاغ آن نماید، جایز نمی‌شمرد؛ زیرا شرع، امانت و علم است و ادای امانت، امری واجب و کتمان علم، امری ناپسند است. گروهی از علما بر این باورند که رسول، شخصی است که علاوه بر وحی، کتاب نیز بر او نازل شده است، مانند حضرت ابراهیم، داود، موسی، عیسی و حضرت محمد (درود خداوند بر ایشان باد) و پیامبر (نبی) کسی است که بر او شرع وحی شده، ولی کتاب نازل نشده است، مانند حضرت اسماعیل، شعیب، یونس، لوط، زکریا و... و این تعریف نیز از صحت کافی برخوردار نیست؛ زیرا خداوند در قرآن بعضی از پیامبران را که کتاب بر آنها نازل نشده رسول خطاب کرده است، مانند حضرت اسماعیل آنجا که می‌فرماید:

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۲)

«و در ایمن کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده و فرستاده و پیامبری بود.»

و همچنین حضرت یونس: «وَ اِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۳)



برنگزینیم به عذاب نمی‌پردازیم» تصریح شده است. در اینجا ممکن است این سؤال به ذهن متبادر شود که تکلیف کسانی که در نقاط بسیار دور زندگی کرده‌اند و از دنیا رفته‌اند در حالی که هیچ دینی مانند مسیحیت و اسلام بر آنها عرضه نشده است، چگونه است؟ آیا اینان به علت نپذیرفتن دین حنیف عذاب می‌شوند؟ آیا حساب و کتاب و تکلیف از اینان برداشته شده است؟ به نظر بنده، افرادی که دعوت دینی، به آنان عرضه نگردیده است، ان‌شاءالله مشمول این آیه شریفه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا» «و ما تا پیامبری برنگزینیم به عذاب نمی‌پردازیم» قرار خواهند گرفت.

همسویی پیامبران و رسولان

با دقت و تأمل در قرآن در مورد پیامبران و رسولان و تفکر در آیاتی که اخبار و قصص ایشان بیان گردیده است، به این نتیجه خواهیم رسید که همانا، تمامی پیامبران و رسولان الهی بر دعوت مردم به توحید الهی و ربوبی، خلوص در عبادت، خشوع در برابر خداوند، باورداشتن روز قیامت اعم از حشر و پاداش و جزای اعمال و ترغیب به مزین شدن انسانها به مکارم اخلاقی و دورکردن آنها از اخلاق ناپسند، اتفاق نظر دارند.

خداوند دربارہ حضرت نوح می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (۸)؛ «همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. من از عذاب روزی سترگ بر شما بینناکم».

همچنین در مورد حضرت هود می‌فرماید: «وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۹)

«و به سوی قوم [قوم] عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. آیا پرهیزکاری نمی‌کنید؟»

علاوه بر این، خداوند منکران آیات الهی را چنین خطاب قرار می‌دهد: «وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا وَ بِهِمْ أَلَا يُعَدُّوا لَعَادِ قَوْمِ هُودٍ» (۱۰)

«و سرانجام در این دنیا و روز قیامت، لعنت بدرقه راه آنان گردید. آگاه باشید که عاد به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان دور یاد بر عاد-قوم هود-».

در مورد حضرت صالح نیز می‌فرماید: «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ

صَلْحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَغْتَمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْتَفِرُوهُ ثُمَّ تُرْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ» (۱۱)

«به سوی [قوم] ثمود، برادرشان صالح، را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن، شما را به آبادانی آن واداشت. پس از او آرزوی خود را بخواهید، آن‌گاه به درگاه او توبه کنید. پروردگارم نزدیک است و اجابت‌کننده است».

در باره حضرت ابراهیم می‌فرماید: «إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ مَوَدَّةَ الْبَشَرِ لِيُجْزِيَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ إِذْ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَوْمٌ كَافِرُونَ» (۱۲)

«و بر آنان خیر ابراهیم را بخوان. آن‌ها که سببه بدعتی و قومش گفت: ثمود می‌پرستید؟ گفتند: بهایی را می‌پرستیم و همواره ملازم آنها هستیم. آیا وقتی دعوتی کنید از شما می‌پسندند؟

شما سود و زیان بی‌سازند؟ گفتند: [نه] بلکه، همان‌ها خود را با شما می‌پرستند که چنین می‌گویند. آیا در آنچه می‌پرستید، این تأمل کرده‌اید؟ شما و پدرتان بسین شیطان قطعاً ایمان دارید.

دشمن من هستند. جز پروردگار جهانیان: آن‌ها که با شما آفریده و بسین آسمایم می‌کند و آن‌ها که او به هر خرداک بر دهد و بسین می‌گرداند و چون شمار شما را مرا از زمان می‌بخشد و آن‌ها که مرا می‌بیراند و بسین زلزلام می‌گرداند. آن‌ها که امید دارم روزی با شما را [و بسیناید].

همچنین در باره حضرت موسی و هارون می‌فرماید: «وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (۸)؛ «همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. من از عذاب روزی سترگ بر شما بینناکم».

همچنین در مورد حضرت هود می‌فرماید: «وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۹)

«و به سوی قوم [قوم] عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. آیا پرهیزکاری نمی‌کنید؟»

علاوه بر این، خداوند منکران آیات الهی را چنین خطاب قرار می‌دهد: «وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا وَ بِهِمْ أَلَا يُعَدُّوا لَعَادِ قَوْمِ هُودٍ» (۱۰)

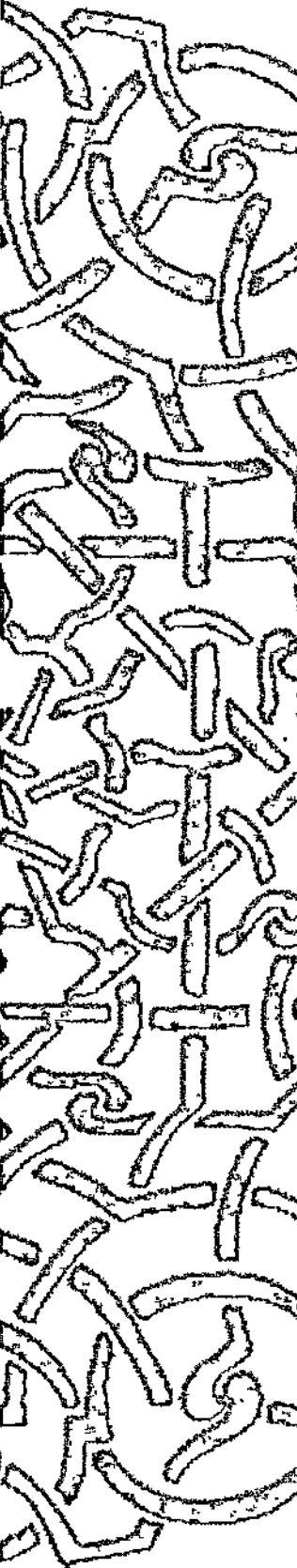
«و سرانجام در این دنیا و روز قیامت، لعنت بدرقه راه آنان گردید. آگاه باشید که عاد به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان دور یاد بر عاد-قوم هود-».

در مورد حضرت صالح نیز می‌فرماید: «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَلْحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَغْتَمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْتَفِرُوهُ ثُمَّ تُرْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ» (۱۱)

«به سوی [قوم] ثمود، برادرشان صالح، را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن، شما را به آبادانی آن واداشت. پس از او آرزوی خود را بخواهید، آن‌گاه به درگاه او توبه کنید. پروردگارم نزدیک است و اجابت‌کننده است».

در باره حضرت ابراهیم می‌فرماید: «إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ مَوَدَّةَ الْبَشَرِ لِيُجْزِيَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ إِذْ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَوْمٌ كَافِرُونَ» (۱۲)

«و بر آنان خیر ابراهیم را بخوان. آن‌ها که سببه بدعتی و قومش گفت: ثمود می‌پرستید؟ گفتند: بهایی را می‌پرستیم و همواره ملازم آنها هستیم. آیا وقتی دعوتی کنید از شما می‌پسندند؟ شما سود و زیان بی‌سازند؟ گفتند: [نه] بلکه، همان‌ها خود را با شما می‌پرستند که چنین می‌گویند. آیا در آنچه می‌پرستید، این تأمل کرده‌اید؟ شما و پدرتان بسین شیطان قطعاً ایمان دارید. دشمن من هستند. جز پروردگار جهانیان: آن‌ها که با شما آفریده و بسین آسمایم می‌کند و آن‌ها که او به هر خرداک بر دهد و بسین می‌گرداند و چون شمار شما را مرا از زمان می‌بخشد و آن‌ها که مرا می‌بیراند و بسین زلزلام می‌گرداند. آن‌ها که امید دارم روزی با شما را [و بسیناید].»



می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها کند؟ فرعون گفت: به زودی، پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگه می‌داریم، ما بر آنان مسلطیم. موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و پایداری ورزید که زمین از آن خداست. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، می‌دهد و فرجام نیک برای پرهیزکاران است. [قوم موسی] گفتند: پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و حتی بعد از آنکه به سوی ما آمدی، مورد آزار قرار گرفتیم. گفت: امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین [آنان] سازد. آن‌گاه بنگرد تا چگونه عمل می‌کنید و در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم که عبرت گیرند.

سپس خداوند می‌فرماید: «وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كُشِفَتْ عَنَّا الرِّجْزُ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَنَزَّلْنَا مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قُلْنَا كُشِفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَلَغُوهُ إِذَا هُم يَنْتَكِبُونَ فَاثْتَقَفْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وَآوَزْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَ مَغْرِبَهَا الَّذِينَ إِزْنَتْ أَعْيُنُهُمْ فِيمَا كَانُوا خَالِفِينَ عَلِيُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ فَرَعُونَ وَ قَوْمَهُ وَ مَا كَانُوا يَفْرُسُونَ» (۱۹)

«و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد، گفتند: ای موسی، پروردگارت را به عهده‌ای که نزد تو دارد، برای ما بخوان. اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتماً به تو ایمان خواهیم آورد و بنی‌اسرائیل را قطعاً به تو روانه خواهیم ساخت و چون عذاب را تا سر رسیدی که آنان بدان رسیدند، از آنها برداشتیم، باز هم پیمان شکنی کردند. سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا، غرقشان ساختیم؛ چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند، [بخشهای] باختر و خاور سرزمینی را که در آن برکت قرار داده بودیم، به میراث عطا کردیم و به پاس آنکه صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به بنی‌اسرائیل تحقق یافت و آنچه را که فرعون و قومش ساخته بودند، ویران کردیم.»

با بررسی تاریخ زندگی پیامبر اعظم (ص) نیز این نتیجه استنباط می‌گردد که در اولین مرحله دعوتش، کسانی که از پیامبر تبعیت نمودند همانا فقیران و ضعیفان بودند و بزرگان قریش بر پیامبر، مکر و حیله ورزیدند و پیامبر را به سکوت و قتل و اخراج تهدید می‌کردند و خداوند، اخبار پیامبران را بر پیامبر اکرم (ص) بازگو می‌کرد تا قلبش آرام گیرد و

امر به تبعیت از روشهای پیامبران پیشین می‌کرد. چنانکه می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (۲۰) «پس صبر پیشه کن همچنانکه پیامبران اولوالعزم قبل از تو پیشه کردند.»

در روایات آمده است که هر قل، پادشاه روم، از ابراهیم راجع به پیامبر اکرم (ص) پرسید که پیروان پیامبر ضعیفان قوم بودند یا ثروتمندان و بزرگان؟ ابراهیم جواب داد: نه! فقیران بودند. هر قل گفت: همانا فقیران، پیروان پیامبران هستند.

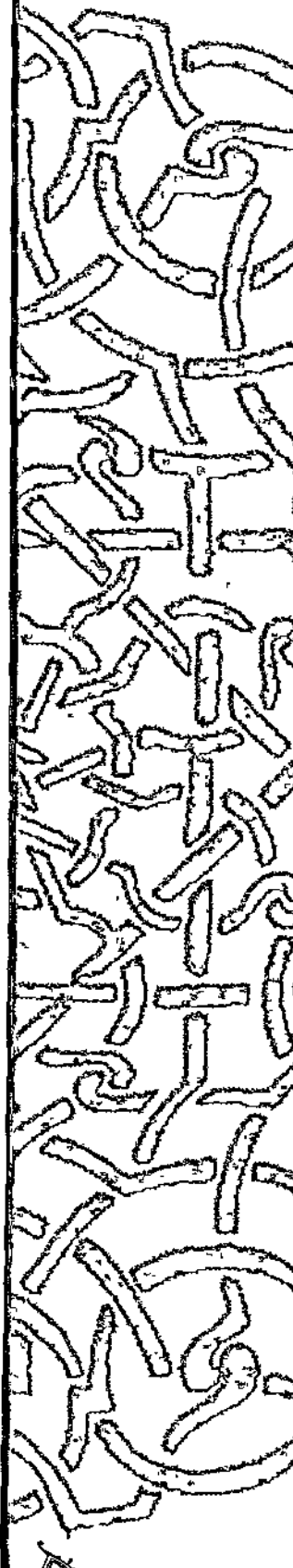
معجزه

معجزه، همانا نشانه حق است که با کلام یا عمل یا بیرون گویایی است که با تکرار آن است که پیامبران را برهان پروردگار اصلاح می‌کند و خداوند پیامبری را که دعوت نمی‌نماید مکرر آنکه به وسیله معجزات آن پیامبر بوده‌های شگفتا و تاریک است. عظمت را از بین می‌برد و سختی را بر منجزل تمام می‌نماید. پروردگار در معجزه‌های خود، معجزات را بیان فرموده است که این نمونه‌ها اشاره‌ای است به سایر معجزاتی که خدا، آنها را به پیامبران و رسولان دیگر اختصاص داده است. از معجزاتی که خداوند در قرآن ذکر فرموده است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: آیه‌ای که در خصوص ابراهیم، شارد و گلستان ذکر شده؛ تسخیر باد و جن توسط سلیمان؛ آیه‌ای موسی که سر ساحران را باطل کرد؛ خداوند آنچه را که حضرت عیسیٰ به قومش می‌گوید، چنین سخن می‌کنند:

«قَدْ جِئْتَكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّكُمْ لِيُخْلِقَ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ أَكْبُتًا يَطِيرُ فَأَنْعَمَ فِيهَا فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئَاكُمْ بِالْحَبْرِ وَالْأَبْرَصِ وَأَخْبِئَاكُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ أَنْ تَكُونُوا مِمَّنْ يَنْتَحِلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ لِيُخْبِرْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (۲۱)

«همین از جانب پروردگارتان، برای شما معجزاتی آورده‌ام که از گل، برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازد، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا، پرنده‌ای می‌شود و به اذن خدا، ناینها را مادرزاد و پستی را بهبود می‌بخشیم و مردگان را زنده می‌گردانیم و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌ها پنهان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. مسلماً در این معجزات، برای شما اگر مؤمنین باشید، عبرت است.»

از معجزاتی که ویژه پیامبر اعظم اند، عبارتست از: اسراء، معراج، شق القمر و معجزه بزرگ که همانا قرآن کریم است که فصحا و سرشناسان علم بلاغت عرب را به تحدی



فراخوانده است.

داستان پیامبران در قرآن

بازرسی گذشته پیامبران و رسولان الهی در قرآن، درمی یابیم که یک موضوع، ممکن است در چند سوره بیان شده باشد. همچنانکه داستان حضرت موسی در ۱۳ سوره بیان شده است. قطعاً چنین اسلوبی در بیان، تأکید و اهمیت دادن به مفاصل این موضوع را در بر خواهد داشت بنابراین کسی که با وجود این همه، قرآن قادر به تشخیص راه درست از نادرست نیست، نباید او را غافل نامید. از طرفی چه بسا غافل کسی است از چندین مرتبه دعوت، از خواب بیدار گردد و فرد عاقل ممکن است در ابتدا درستی چه به شیئی از بعضی جوانان آن غافل بماند و این تکرار است که باعث بیداری و توجیه شخص و اجتناب کامل و تکرار شیئی می شود.

از لطافت قرآن کریم آن است که قصه یک پیامبر در سوره های متعددی ذکر شده است. همچنین نوع بیان پیوسته با سوره دیگر و هر آیه با آیه دیگر متفاوت است. تا آنجا که اگر بخواهیم یک باره پیامبری در قرآن به تحقیق بپردازد، می توانست به بررسی تمامی سوره ها آیه به آیه و آیه به آیه بپردازد. زیرا هر آیه با وجود الفاظ مشابه، معنایی و اهداف مختلف را نشان می دهد. مثالی را در مورد داستان حضرت شعیب (ع) ذکر می کنیم. داستان شعیب در سوره اعراف، هود و شعراء بیان گردیده است. در هر یک از این سوره ها، موضوع خاصی درباره این پیامبر بیان گردیده

است: مانند چگونگی نصرت خداوند و بیان آزارهایی که در راه دعوت تحمل کرده است، اما اسلوب و شیوه بیان در هر سوره مختلف است. همچنین گفتگویی که بین حضرت شعیب و قومش صورت گرفته است، مبنا و معنایش در هر سوره با سوره دیگر متفاوت است.

در سوره اعراف خداوند می فرماید: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۲۲)

«و به سوی مردم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، در حقیقت شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است؛ پس پیمانۀ و ترازو در اتمام نهید و اموال مردم را کم ندهید و در زمین پس از اصلاح آن، فساد نکنید. این رهنمودها اگر مؤمنید برای شما بهتر است.»

و اما در سوره هود، خداوند می فرماید: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مَجِيطٍ» (۲۳)

«و به سوی اهل مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم و گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست و پیمانۀ و ترازو کم نکنید، به راستی شما را در نعمت می بینم، ولی از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناک هستم.»

خداوند در سوره شعراء نیز چنین بیان می کند: «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا مِمَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَلْسِنَتِكُمْ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (۲۴)

«اصحابی که فرستادگان را تکذیب کردند، آن گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده ای در خور اعتمادم. از خدا پروا دارید و از من فرمان بپذیرید و بر این رسالت، اجری از شما طلب نمی کنم، اجر من چیز بر عهده پروردگار جهانیان نیست، پیمانۀ را تمام دهید و از کم فروشان مباشید و با ترازوی درست بسنجید و از ارزش اموال مردم، نگاهید و در زمین سر به فساد برمدارید.»

سپس خداوند به گونه های گوناگون و اسلوبی متنوع در سوره اعراف، سخنان گروهی که شعیب را تکذیب و رد



کردند چنین بیان می‌کند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعَبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ نَتَّعِسُونَ فِي مَلْتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَرِهِينَ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (۲۵)

«سران قومی که تکبر ورزیدند گفتند: ای شعیب! یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد یا به کیش ما برگردید. گفت: آیا هر چند کراهت داشته باشیم؟ اگر بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده، باز به کیش شما برگردیم، در حقیقت به خدا دروغ بسته‌ایم و ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم مگر آنکه، پروردگار ما بخواهد. پروردگار ما از علمش بر هر چیزی احاطه دارد. بر خدا توکل کرده‌ایم؛ پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی.»

اما در سوره هود، رویکرد داستان تغییر پیدا می‌کند و به صورت گفتگو میان شعیب و قومش درمی‌آید. خداوند می‌فرماید: «قَالُوا يَشْعَبُ اَصْلُوْكَ تَأْمُرُكَ اَنْ تَرْكِيَ مَا يَشْبُدُ اَبَاؤُنَا اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِيْ اَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ اِنَّكَ لَآتَى الْحَلِيمِ الرَّشِيْدُ قَالَ يَقَوْمِ اَوْرَيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَلَيَّ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّيْ وَرَدَدْتُمْ مَنِّيْ رَدًّا حَسَنًا وَمَا اُرِيْدُ اَنْ اَخَالِفْكُمْ اِلَى مَا اَنْهَيْتُمْ عَنْهُ اِنْ اُرِيْدُ اِلَّا الْاَصْلِحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِيْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيْبُ وَ يَقَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِيْ اَنْ يُصَيِّبَكُمْ مَثَلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوْحٍ اَوْ قَوْمَ هُوْدٍ اَوْ قَوْمِ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوْطٍ مِنْكُمْ بَعِيْدٌ وَ اسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوْا اِنَّ رَبِّيْ رَحِيْمٌ وَدُوْعُ قَالُوْا يَشْعَبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيْرًا مِّمَّا تَقُوْلُ وَاِنَّا لَنَرَاكَ فَيْنًا ضَعِيْفًا وَاَنْتَ لَ تَفْطِكُ لَرَجْمَتِكَ وَ مَا اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ قَالَ يَقَوْمِ اَرْهَطِيْ عَلَيْكُمْ مِنْ اللّٰهِ وَ اتَّخَذْتُمْ سُوْعًا وَاَنْتُمْ ظَاهِرِيْنَ اِنْ رَبِّيْ بِمَا تَعْمَلُوْنَ مَحِيْطٌ وَ يَقَوْمِ اِعْمَلُوْا عَمَلِيْ مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَمَلٌ سُوْفٌ تَعْمَلُوْنَ مِنْ يَّاتِيَةِ عَذَابٍ يَخِيْرُهُ وَاَنْتُمْ هُمْ كَاذِبُوْنَ وَ اِنْ تَقِيْبُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ رَقِيْبٌ» (۲۶)

«گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه پدران ما می‌پرستیده‌اند را رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم. راستی که تو بردبار فرزانه‌ای. گفت: ای قوم من، ببیندیشید اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او از سوی خود روزی نیکویی به من داده باشد، آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟ من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن بازمی‌دارم خود مرتکب

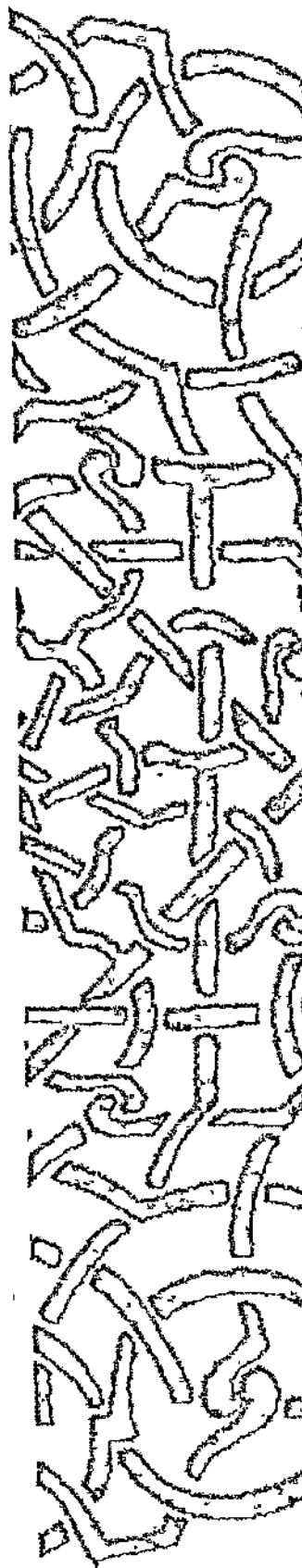
آن شوم، من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم ندارم و توفیق من جز [یاری] خدا نیست. به او توکل کرده‌ام و بد سوسی او بازمی‌گردد و ای قوم من، مخالفت شما با من شما را بدانجا نکشاند که [ایمان] امانتد [است] که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما نیز برسد و قوم لوط از شما چندان دور نیست و با او پروردگار خود آمرزش بخواهید. به لوط که او همیشه کند که پروردگار من مهربان و دوستدار بندگانش است. گفتند: ای شعیب، بسیاری از آنچه را که می‌گویی بر ما نازل است و واقعا تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم اگر عسیر تو سوده، قطعا شکستارت می‌گردیم. تو در مقابل ما قدرتی نداری. گفتند: ای قوم من، آیا شمشیر من بیشتر است از شمشیر پروردگار من؟ یا شمشیر خود پروردگار من فراموشی کرده‌اید؟ پروردگار من، به آنچه انجام می‌دهد احاطه دارد و ای قوم من، شما بر حسب امکانات خود عمل کنید، من نیز عمل می‌کنم. زودی خواهد داشت که عذاب رسوا کننده بر هر کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست و انتظار دارد که من هم شما منتظرم. اما در سوره هود شعیب، برخلاف ۲ سوره قبل، او را نه تنها به سخنان تهدید می‌کنند و نه به اجرائ از وطنش بلکه قوم شعیب در این سوره، به شوخی از او گفتار می‌نمایند و در زنده و از شعیب خواستند که سر ایشان از آسمان سنگ بباراند، و گفتار در این باره می‌فرماید: «قَالَ اِنَّمَا اَنْتُمْ مِنَ الْمَسْجُوْرِيْنَ وَ مَا اَنْتَ اِلَّا تَشْرُفْنَا وَاِنْ نَفَقْتُ لَبَنَ الْكَذِبِيْنَ فَاسْتَطَعْتُ عَلَيْنَا كَيْفًا لَمَنْ السَّمَاءُ اَنْ تَكُنْ مِنَ الصَّالِحِيْنَ» (۲۷)

«گفتند: قطعا تو از افسون‌شده‌گان جز چیزی بشی مثل ما از راستگویی، سخنانی که آسمان بر سر ما نازل کند و در جایی دیگر خداوند را مورد افرادی که شعیب را تکذیب کردند می‌فرماید: «الَّذِيْنَ كَذَّبُوا شَيْعًا كَانَتْ تَفْعَلُ فِيْهَا الَّذِيْنَ كَذَّبُوا شَيْعًا كَانُوا هُمُ الْخٰسِرِيْنَ» (۲۸)

«کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، همان نابود شدند که گویی خود در آن دیار سکونت نداشتند. کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، خود همان زیانکاران بودند.»

در سوره هود، خداوند می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا لِنَنْزِلَ عَلَيْنَا شَيْعِيًّا وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ اخَذَتِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا الصَّيْحَةَ فَاصْبِرُوْا فِيْ دَيْرِهِمْ جَمِيْعِيْنَ كَمَا لَمْ يَغْتَوُوْا فِيْهَا اِلَّا بَعْدَ لَمَدِيْنَ كَمَا بَعْدَتْ ثَمُوْدُ» (۲۹)

«و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان



آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم و کسانی را که ستم کرده بوده‌اند، فریاد آسمانی فراگرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند. گویی در آن خانه‌ها هرگز اقامت نداشتند. هان! مرگ بر مردم مدین، همان گونه که فرمود: «وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى»^(۳۱) و در سوره شجره خداوند می‌فرماید: «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^(۳۰) پس از آنکه کذب کردند و عذاب روز آبر [آتش بار] آنان را فروگرفت، به راستی آن عذاب روزی هولناک بود. و این هفتاد و هفت حکیمانهای است که خداوند، سایر داستانهای پیامبران و رسولان را در قرآن بیان می‌کند.

عصمت پیامبران

عصمت الهی برای پیامبران الهی است که خداوند به آنان عطا فرموده است تا از دچار شدن به گناه و اشتباه محظوظ بمانند و بدیهی است که نسبت به نفس ایشان عذاب و آزار از سوی خداوند عیب و نقصی قرار ندهد. عصمت برای پیامبر امری جزوئی است؛ زیرا ایشان اسوه و نمونه کامل برای امت هستند. خداوند نیز پیامبران را به آداب پیامبری برای هدایت مردم آشنا کرد و آنان را برای به عهد گرفتن امتی با خود آماده کرد پس خداوند ایشان را از عیب و گناهان برکنار و برایشان عبادت بیشتر خویش را با آنها را از آفرینش که اهل عالم را از جهاد و مصوم در پیش به هدف بازگرداند. در آن هدف نبوت، همانا رهبری جامعه بشری در اصلاح امور دنیا و آخرت است و تا کبریا باید شرایط رهبری و عصمت مهیا باشد لذا پیامبران باید بدون دوستان و دشمنان برای مردم باشند که مرا از هرگونه خطا و اشتباه و لغزشی بازمی‌دارد تا مردم به آنها اعتماد کنند زیرا در عین صورت، اعتماد را از دست داده و حایجی که در هر روز در گفته‌های قرآن باقی خواهد ماند. بررسی آیات قرآنی مربوط به پیامبران و رسولان به این نتیجه خواهد رسید که خداوند، عصمت و عزای به عصمت پیامبران داشته است؛ زیرا آیات فراوانی به بیان مسئله عصمت ایشان می‌پردازد در ابتدای امر به نظر می‌رسد بعضی آیات با عصمت پیامبران منافات دارد و لکن با کمی وقت و تعمق در شناخت، درمی‌یابیم که این آیات، هیچ بیماری با عصمت پیامبران ندارد. بنابراین، برای اثبات این موضوعات از آیات ذکر می‌گردد:

نمونه‌ای از این آیات الهی درباره حضرت آدم است. هنگامی که شیطان او را وسوسه نمود تا از درختی نهی شده بخورد،

این آیه این گونه است: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»^(۳۱) «و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و به بیراهه رفت».

چگونه ممکن است که حضرت آدم که پیامبر است، عصیان کند؟ همچنین کلام باری تعالی درباره حضرت آدم و حوا این گونه است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلًا خَفِيًّا فَهَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَتَتْ اللَّهَ دَعَا اللَّهَ رَبُّهَا لَنْ مَائِيَّتِنَا صَلِحًا لِنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»^(۳۲)

«اوست آن کسی که شما را از نفس واحد آفرید و جفت وی را از آن پدید آورده پس چون [آدم] با او [حوا] درآمیخت، باردار شد. باری سبک و [چندی] با آن [بار سبک] گذرانید و چون سنگین بار شد، پروردگار خود را خواندند که اگر به ما فرزندی شایسته عطا کنی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود و چون به آن دو [فرزندی] شایسته داد و در آنچه [خدا] به ایشان داده بود، برای او شریکاتی قرار دادند و خدا از آنچه [با او] شریک قرار دادند، برتر است». چگونه ممکن است که آدم و حوا برای خدا شریک قرار بدهند؟

در داستان ابراهیم خداوند تعالی می‌فرماید: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُبَيِّنَنَّ لِي»^(۳۳)

«و یاد کن آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا تا دلم آرامش یابد».

آن اطمینان چیست؟ آیا امکان دارد که حضرت ابراهیم ایمان و اطمینان قلبی نداشته باشد؟

در داستان حضرت یوسف، خداوند چنین می‌فرماید: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّوَاهُ رَبُّهٖ رَبِّهٖ»^(۳۴)

«در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد».

در داستان حضرت داود قول خداوند چنین است: «ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّمَا فَتَنَّهٗ فَاسْتَفْتَى رَبُّهٗ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَاَنَابَ فَغَفَرْنَا لَهٗ ذٰلِكَ»^(۳۵) «داوود دانست که ما او را آزمایش کردیم؛ پس از پروردگارش، آموزش خواست و به رو درافتاد و توبه کرد».

این چه لغزشی است که ایشان مرتکب شده‌اند و خواستار بخشایش خدا هستند؟

در داستان حضرت سلیمان خداوند نیز می‌فرماید: «فَقَالَ اِنْسِيْ اَخْبِيَّتْ حُبَّ الْخَيْرِ عَنِ ذِكْرِ رَبِّي حَتّٰى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ وَرَدُّهَا عَلٰى فَلَظِقْنَا سَخًا بِالسُّرِقِ وَاَلَاغْتَابِ»^(۳۶)

«سليمان] گفت: واقعا من دوستی اسبان را بر یاد پروردگار ترجیح دادم تا [هنگام نماز گذشت و خورشید] در پس حجاب ظلمت شد. [گفت: اسبها را] نزد من باز آورید؛ پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساقها و گردن آنها [و سرانجام وقف کردن آنها در راه خدا].»

در داستان حضرت موسی کلام باری تعالی چنین است: «و دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُتَابِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَخَفَّهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (۳۷)

«در داخل شهر شد بی آنکه مردمش متوجه باشند؛ پس دو مرد را در زد و خورد یافت: یکی از پیروان او و دیگری از دشمنان او بود. آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که دشمنش بود، از او یاری خواست؛ پس موسی مشتى به او زد و او را کشت. گفت: این کار شیطان است؛ زیرا که او دشمنی گمراه کننده و آشکار است.»

در بعضی از آیاتی که درباره خاتم الانبیاء والمرسلین، حضرت محمد بن عبدالله (ص) است، گویا این آیات، با عصمت ایشان منافات و تعارض دارد، اما با دقت نظر و تأمل به این حقیقت رهنمون خواهیم شد که هیچ منافاتی وجود ندارد؛ مثلاً می توان به آیات ذیل اشاره کرد: «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (۳۸)

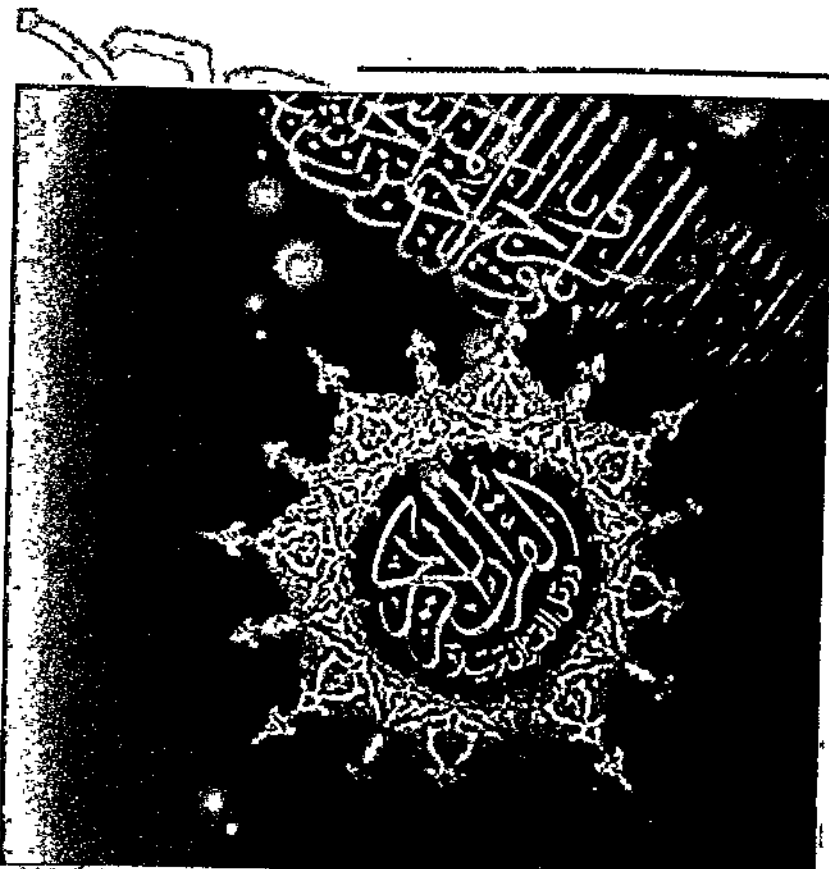
«و از مردم می ترسی با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.»

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحْرِمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (۳۹)؛ «ای پیامبر، چرا آنچه را که خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می کنی؟»
«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسِيرٌ حَتَّى يُخْرَجَ مِنَ الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۴۰)

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [برای اخذ سرریها از دشمنان] اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنها کشتار کند. شما متاع دنیا را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد و خدا شکست ناپذیر حکیم است.»

«عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَ مَا يُذْرِكُ لَفْظُهُ يَرْكِي أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعُ الذَّكْرَى أَمَا مَنْ اسْتَفْتَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَرْكِي وَ أَمَا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَ هُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» (۴۱)

«چهره درهم کشید و روی گردانید که آن مرد نابینا پیش او آمد و تو چه دانی، شاید او به پاکی گراید یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد، اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد، تو بدو می پردازی، با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو مسئولیتی



بسیار است اما آن کس که شیطان پیش تو آید در حالیکه از خدا می ترسید، از او به دیگران می پردازد.»
در این آیات آن حضرت به گونه ای سرود است که فراموشی می توان سرمنشأ سرزنش را بتقصیر و اشتباه دانست. اما بتقصیر و اشتباه با عصمت سنخیت ندارد و لکن با تأمل و نظر دقیق می بینیم که عصمت نزول آن گردیده است. نشان نزول آن بی با این مطلق می بریم که هیچ جای تعارضی با مسئله عصمت وجود ندارد.

واقعیت امر در خصوص اشکالهای وارده

ابتدا لازم است تا دلیل شائبه ذکر شده را تا آنجا که فهم ما توانایی دلالت بر عصمت را قائلان ما مطمئن گردد و جای هیچ گونه وسوسه و فکر باطلی باقی نماند. نخستین مطلبی را که بازگو کردیم، مسئله عصیان حضرت آدم بود: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (۴۲)

در این آیه، خداوند به حضرت آدم امر کرد که از درخت نهی شده تناول نکند، اما ابلیس او را فریب داد تا آنکه با همسرش از آن درخت تناول کردند؛ پس باری تعالی آن دو را از بهشت اخراج کرد و به سوی زمین فرستاد. چگونه ممکن است پیامبری معصوم مرتکب چنین واقعه ای گردد؟

در پاسخ می توان گفت: این نافرمانی، عمدی نبوده؛ بلکه

بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (۴۳)
 «در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد [یوسف نیز] اگر برهان
 پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می کرد».

بعضی از مفسران در این مورد می گویند: زن عزیز مصر
 قصد کرد که با یوسف هم پستر شود و یوسف چنین قصدی
 کرد و یوسف این کار را شروع کرده بود؛ پس چیزی از
 تمام شدن خواسته هر دو نمانده بود که جبرئیل آمد و به
 یوسف گفت: تو پیامبر خواهی بود و این عمل برای کسی
 که در آینده از پیامبران خواهد بود، شایسته نیست؛ پس این
 عمل را انجام نده و به عقیده این مفسران، آمدن جبرئیل،
 برهان پروردگار بود و گروهی دیگر از مفسران می گویند:
 برهان پروردگار، همان بود که یوسف صورت پدر را دید
 در حالی که پدر انگشتانش را گاز می گیرد و او را آگاه
 می سازد و گروهی دیگر از مفسران در این مورد می گویند:
 همانا یوسف از طرف پروردگار خوانده شد که ای یوسف،
 همانا اسم تو در دیوان انبیاء نوشته شده؛ چرا مرتکب عمل
 سفیهان می شوی؟

بدون شک همه این اقوال، نه تنها باعث وهن پیامبری
 یوسف می گردد؛ بلکه ممکن است پیامبری او را نابود کند؛
 چرا که هر شخص، هرچند که فاسق باشد، اگر جبرئیل بر
 او نازل شود تا او را از یک گناه مطلع کند، قطعاً راهی جز
 دوری از این گناه ندارد و این روایات، حضرت یوسف را
 مانند شخصی به تصویر می کشد که کاملاً فاقد اراده است
 که اگر مواعی از طرف خدا برای او ظاهر نشود، دچار گناه
 می شود.

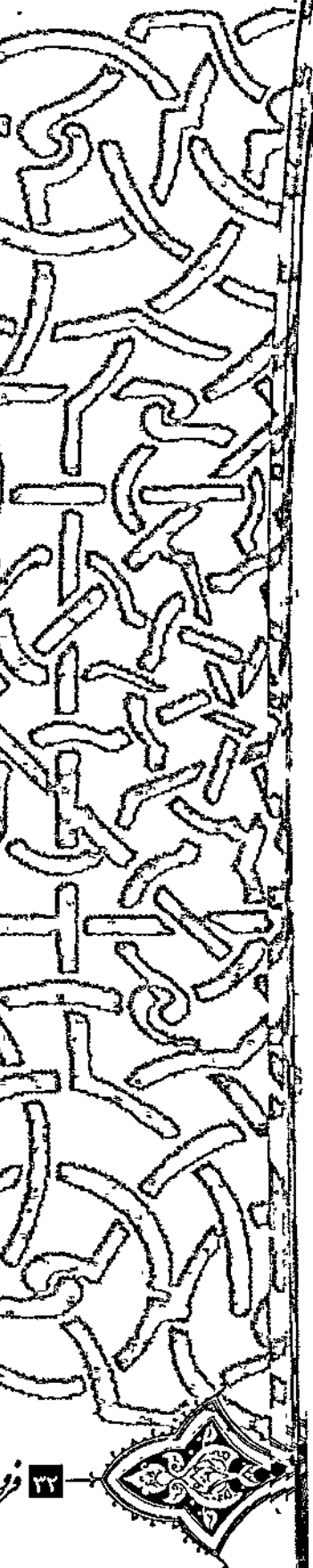
با تأمل در سیاق آیات مربوط به حضرت یوسف معنای
 «فُتِنَتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا» روشن می گردد. آیه قبلش چنین
 می گوید: «وَ رَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي يَتِيمَتَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ
 الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ
 مَثْوًى إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۴۵)
 «آن بانو که وی در خانه اش بود، خواست از او کام گیرد و
 درها را بیایی جفت کرد و گفت: بیا که از آن توام. یوسف
 گفت: پناه بر خدا او آقای من است. به من، جای نیکو داده
 است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند».

آیه دیگری که زن عزیز مصر بدان اعتراف کرده، این است:
 «وَ لَقَدْ رَوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَقْصَمَ» (۴۶)
 «آری من از او کام خواستم، ولی او خود را نگاه داشت»
 یوسف از این کار، ابا کرد و به شدت امتناع کرد و بعد از این
 بود که زن عزیز گفت: «الَّتِي تَحْصَحَّصُ الْحَقُّ» (۴۷)؛ «آنکس
 حقیقت آشکار شد، من بودم که از او کام خواستم؛ بی شک

در واقع سبب این نافرمانی، فراموشی بوده است و نمی توان
 ای فراموشی حکمی بسان تقصیر و گناه وضع نمود؛ زیرا
 فراموشی، در واقع نافرمانی ظاهری است و گفته شده است
 حضرت آدم در خوردن میوه درخت تأمل کرد و فهمید
 که بخوردند او را از این درخت معین، نهی کرده است؛ پس
 از آن خورد، یعنی از درخت دیگری که از جنس آن درخت
 خورد، پس به این اعتبار، عاصی به شمار آمد. در
 واقع حضرت آدم اجتهاد کرد و در اجتهادش اشتباه کرد
 این خطای او اجتهاد محضان به شمار آمد، اما با توجه
 به ازگش والای مقام حضرت آدم و اطلاع از این موضوع
 که قصه فوق جبرئیل از پشت حضرت آدم اتفاق افتاده است،
 شک و شبهه مربوط به این امر زایل می گردد.

در آیه دیگری نیز چنین می فرماید: «فَلَمَّا بَلَغْنَا مَعَاذَنَا صَلْحاً
 جَعَلْنَا لَكُمُ الْيَوْمَ الْيَوْمَ عَهْدًا مَعَهُ فَخَلَعَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۴۳)
 «پس چون به آن دو فرمودی شایسته داد، آنچه خداوند
 بدیشان داده، برای او شریکانش قرار دادند و خداوند آنچه که
 برای او شریک می گرداند، بر تو است»
 در این سخن، موضوع حذف و مضاف مطرح است که در
 اصل «هما» مضاف الیه برای مضافی محذوف است که کلمه
 «اولاد و ذریه» مضاف محذوف می باشد که همان خود را
 شریک خود را فراموش کردند و برای خداوند شریک
 قائل شدند و دلیل این امر، این است که اگر به می باشد که
 «فَخَلَعَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» اگر منظور از «هما»
 آدم و حوا بوده، خداوند تبارک و تعالی می بایست که پس
 می فرمود: «فَخَلَعَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» اما در آیه با شکی
 نمی توان دید.

در داستان حضرت ابراهیم بر حسب ظاهر آیه حضرت
 ابراهیم قبلش، مطلق نیست؛ پس می گوید: «وَ لَكِنْ الْيَتِيمَ
 قَلِيلًا» و لکن شایسته است که تنها به این قسمت از آیه توجه
 ننماییم؛ بلکه بایست که استوعاب و بعد از آیه مورد توجه قرار
 گیرد. در اینجا که ابراهیم متوجه دربار پروردگارش
 به معادله می بردن ابراهیم می گوید: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ
 يُمِيتُ» و اگر به این آیه توجه کنیم می بینیم که حضرت
 ابراهیم به خداوند متعال زنده می گرداند و می میراند، ایمان
 کامل دارد. هنگامی که خداوند از او می پرسد، آیا ایمان
 نداری؟ ابراهیم می گوید: چرا من مؤمن هستم و ایمان،
 چیزی جز اطمینان قلبی نیست اما ابراهیم با این درخواست
 خواهشی خواست تا به درجه اعلای ایمان نائل گردد و به
 اطمینان که همانا مشاهده محسوس است، نائل گردد.
 در داستان حضرت یوسف خداوند می فرماید: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ



او از راستگويان است».

قرآن بر این موضوع تأکید می‌نماید که زن عزیز مصر، واقعاً به حضرت یوسف تعلق خاطر داشت و گمان او این بود که حضرت یوسف خدمتکاری مانند سایر خدمتکاران است که هیچ‌گاه اوامر او را نافرمانی نمی‌کند؛ پس زن عزیز، اسباب فحشا را آماده کرد و تمام درها را بست و محل را از خدم و حشم خالی کرد؛ پس یوسف در این امر، از او تبعیت نکرد و خودداری نمود و از جوان خدمتکار مطیع، به شخصی انقلابی تبدیل شد که با تمام وجود، ندا می‌زد: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ مَنَظَرًا» و از این آیه مراد آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا» مشخص می‌گردد.

زن عزیز نیز به این علت قصد او را کرد که از یوسف انتقام بگیرد؛ زیرا یوسف از فرمان او سرپیچی کرده بود در حالی که او زنی بود که هیچ‌کس حق سرپیچی اوامر او را نداشت؛ به‌ویژه شخص خادمی چون یوسف؛ چرا که زن عزیز، در حد جنون، عاشق حضرت یوسف شده بود. هنگامی که زن عزیز مصر، متوجه امتناع یوسف گردید، از حالت عادی خارج گردید و قصد اذیت او را کرد؛ چرا که به نظر خودش، یوسف فرصت عمر زلیخا را ضایع کرده بود، اما یوسف چه هدفی را دنبال می‌نمود؟ هدف یوسف، دفاع از خود و فرار از گناه و بستن درهای شر و فسق و فجور بود؛ زیرا این عمل، به علت مقام یوسف، از حیث آینده و آنچه در این شرایط سخت باید انجام دهد، شایسته حضرت یوسف است و گفته خداوند: «قَوْلًا أَنْ رَمَا بُرْهَانَ رَبِّهٖ» یا اگر نبود حضور صاحبخانه که همان عزیز مصر باشد، در خانه اتفاق می‌افتاد که عاقبتش مناسب نبود و حضور عزیز باعث شد که از این وضعیت نجات یابد و اگر عزیز حضور پیدا نمی‌کرد، اوضاع بین یوسف و زن متشنج می‌شد و چه بسا که خطر انتقام زن عزیز شدت می‌گرفت و خطری کاملاً جدی، یوسف را تهدید می‌نمود و به این صورت رنج و محنت یوسف برطرف گردید و براساس این آیه، بری بودن حضرت یوسف از هر گناه و معصیتی به اثبات رسید. عقیده بعضی از محققان در این باره، این‌گونه است که نظر زن عزیز و رفتن به سوی یوسف با اقبال بود، ولی رفتن یوسف به سوی زن عزیز، با بی‌رغبتی صورت گرفت و منظور از آنکه یوسف، پرهان پروردگارش را دید، چیزی جز ایمان قلبی او نبوده ایمانی که بین او و بدی فاصله انداخت و او را از بدی حفظ نمود و این نظریه، بسیار زیبا و متقن است.

در داستان حضرت داود خداوند می‌فرماید: «وَهَلْ أَتَاكَ نَبِيًّا الْخَصِمِ إِذْ تَسُوْرُوا الْمِحْرَابِ إِذْ دَخَلُوا عَلَيَّ دَاوُدَ فَفَزِعَ

مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ يَتَىٰ بَغضْنَا عَلَيَّ بَعْضُ فَأَحْكَمَ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تَشْطِطْ وَأَهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تَسَعٌ وَتَسْعُونَ نَعْمَةً وَلِي نِعْمَةٌ وَحِدَةٌ قَالُوا كَلْبَسْنَاهَا وَعَزَّيْنَا فِي الْخِطَابِ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعْمَتِكَ إِلَىٰ تَغَاضِبِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ أَعْيُنًا عَلَىٰ بَعْضٍ آلِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَفَلِيلٌ مَّا يَكْمُرُ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّهٗ فَاسْتَفْتَىٰ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ فَفَتَرْنَا لَهُ ذَلِكِ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَازْقَىٰ وَحَسَنَ مَّتَابًا» (۲۸)

«و آیا خیر دادخواهان، چون از نمازخانه او بالا رفتند به تو رسید، وقتی [به طور ناگهانی] بر داود در آمدند و او را از آنان به هراس افتاد، گفتند: مترس [ما] دور مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن و از حق، دور مشو و ما را به راه راست راهنما باش. این شخص، برادر من است. او را نود و نه میش و مرا یک میش است. و می‌گویند: آنها را نه میش و در سینه‌وری بر من غالب آمده است» [داود] گفت: قطعاً او در مطالبه میش [اضافه] بر میشهای خودش بر تو ستم کرده و در حقیقت بسیاری از شریکان به همدگر ستم روا می‌دارند، به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند. اینها پس اندکند و داود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم؛ پس از پروردگارش باز پرسش خواست و به روی افتاد و توبه کرد و [ماجرای] را بخشودیم و در حقیقت برای او پیش ما توبه و فرجامی خوش خواهد بود»

بعضی از مفسران در تفسیر دادن این موضوع که حضرت داود، نمود و نه زن داشته است و یک زن شوهر دار دیگری را نیز فریب داده و خواسته است تا اسباب جدایی وی از شوهرش را فراهم آورد تا اینکه عدد زنهایش به صد برسد، پس در این هنگام، خداوند دو فرشته را به صورت دو مرد متخاصم که یکی از آنها نود و نه میش و دیگری یک میش داشت، می‌فرستد و مردی که صاحب نود و نه میش است، می‌خواهد که آن میش را به تملک خودش در آورد تا اینکه تعداد میشهایش به صد برسد و داود حکم بر ظالم بودن این امر داد و این حکم، از طرف خداوند برای داود تعلیمی محسوب گردید بنابراین، از ازدواج با زنی که قصد داشت تعداد زنهایش، به صد برسد منصرف نگردد.

این روایت، از روایتهای ضعیفی است که موجب خدشه دار شدن عصمت انبیای الهی می‌گردد؛ پیامبرانی که خداوند آنها را انتخاب کرده و آنان را از معاصی میرا ساخته و از بین مخلوقات برگزیده است. داستانی که خداوند متعال در قرآن ذکر نموده است، داستان دو مردی است که یکی



از آنان، صاحب نود و نه میش و دیگری تنها صاحب یک میش است و صاحب نود و نه میش برای گرفتن آن یک میش با دیگری به منازعه پرداخت. در این صورت، این دو مرد، بر حضرت داود در مکانی که نه جای حکم و نه زمان جلوس آن حضرت برای دادخواهی بوده است وارد شدند و به همین علت حضرت داود گمان می کرد، این دو قصد کشن او را دارند اما هنگامی که این امر اثبات گردید که این دو به علت منازعه ای که با یکدیگر دارند، جهت دادخواهی نزد او آمده اند، آن حضرت به علت این گمان اشتباه، ایشان را در کار امر خود نمی طلبد و به سجده می افتد؛ در حالی که او خداوند، طلب مغفرت دارد. پس خداوند او را به سبب این گمان که شایسته او نبود، مورد مغفرت خود قرار می دهد؛ چرا که حسنات او بران سیئات المقرین می شود.

اما در این باره حضرت سلیمان می فرماید: «إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْفِئَةِ الصَّفَاتِ [خِشْتَارِ قَالِ إِنِّي أَخْبِثُ حُبُّ الْفِتْرِ مِثْقَلُ ذِكْرِ رِيٍّ خَيْرٌ تَسْوَأَتِ بِالْحِجَابِ زُكْرَهَا عَلَيَّ فَطَقْتُ مَسْجِدًا بِالسُّوقِ وَالْأَغْنَى]» (۲۹)

هنگامی که [طرف غروب] اسبان را برای آنکه در آنجا بمانند [و] واقعا من دوستی اسبان را در برابر خود نیارم [و] ترجیح دهم [هنگام نماز] کثرت و خورشید را بر پس حجاب ظلمت چشمم [اسبها] را نزد خود نگه دارم [و] پس شروع کرده ام [در کشیدن بر ساقها و دیدن آنها].

بعضی از مفسران درباره علت این آیات پسران می دانند که هنگامی که اسبها را بر حضرت سلیمان عرضه کردند، حضرت سلیمان از ایشان اظهار شد تا اینکه خود کشید و عروپ کرد و آثار یکی فراموشید و وقت نماز گذشت؛ پس حضرتش عصای سلیمان را بر آنها برگرداند؛ آنها کرد و حضرت سلیمان شروع به زدن آنها با شمشیر کرد و آنها را کشید.

اما با بررسی آیاتی که در تکریم حضرت سلیمان نازل گردیده است، لازم است تا معنای آیات کریمه را با مقتضای این سیاق متناسب گردانیم. آنجایی که اسبها بر حضرت عرضه شدند و حضرت آنها را از دست کشید اینک جزو ادوات جهاد کوراه خدا هستند، دوست می داشت و آن حضرت به این دلیل که اسبها را مظهر خیر و نعمت می دانست، گفت: همانا من به دلیل اینکه این اسبان موجب می گردد تا یاد خدا در قلب من به وجود آید، دوست دارم. به سبب این امر، هنگامی که اسبها گذشتند و از چشم حضرت دور شدند، حضرت امر به برگرداندن آنها برای بار دوم نمود و شروع به دست کشیدن به ساق و گردن اسبان کرد و دیدن

صورت آنها را مورد تکریم قرار داد. اما قتلی که حضرت موسی انجام داد و مردی از اهالی مصر را به قتل رساند، قتل غیر عمدی بوده است؛ به گونه ای که ضربه حضرت، در حالت عادی باعث کشته شدن شخص نمی گردید، ولی این ضربه، منجر به کشته شدن گردید که هیچ کدام از طرفین دعوا، چنین اراده ای ننموده بودند و این اتفاق، قبل از بعثت موسی اتفاق افتاد.

مهم ترین دلیل بر اینکه حضرت موسی، قبل از بعثت، مرتکب این قتل شده، این است که هنگامی که حضرت به پیامبری مبعوث شد و از فرعون خواست که به خدا ایمان آورد، فرعون گفت: «قَالَ أَلَمْ تُزَكِّبْ فِينَا وَلَيْدًا وَ لَيْثًا فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَ قَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الَّتِي قَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالِ قَعَلْتَهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ قَسَرَزْتَ مِنْكُمْ لَمَّا خَفْتَكُمْ قَوَّيْتُ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلْتَنِي مِنَ الْمُزْمِلِينَ» (۵۰)

«فرعون گفت: آیا تو را از کودکی در میان خود نیرووردم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟ و سرانجام کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی. گفت: آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم و چون از شما ترسیدم، گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید و [مرا] از پیامبران قرار داد.»

اسا اگر این گفته خداوند را درباره پیامبر اکرم (ص) که می فرماید: «وَ تَخَفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (۵۱)

«و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی.»

اگر به قصد ازدواج پیامبر با زینب بنت جحش توجه کنیم، درخواست یافت که زینب در ابتدا زن پسرخوانده رسول اکرم، زید بن حارثه بوده است و زینب از اینکه خودش را کفو زید بیندارد، ابا داشت و به همین علت، معاشرت بین این دو به تیرگی گرایید و زید از این تیرگی روابط، به پیامبر شکایتها برد. پیغمبر نیز به ایشان می فرمود: زینب را نگهدار و تقوای الهی پیشه کن، اما هنگامی که زید نتوانست این وضعیت را تحمل نماید، زینب را طلاق داد و خداوند او را به ازدواج پیامبر درآورد؛ یعنی امر به ازدواج پیامبر با زینب کرد.

امر خداوند، حکم شرعی جلیله ای بود که عادت اشتباهی که ازدواج پدرخوانده را با زن پسرخوانده حرام تلقی می کرد، ابطال نمود و ثابت کرد آثار فرزند حقیقی بر فرزند خواندگی مرتب نمی شود و اسما معنای این آیه که می فرماید: حضرت رسول اکرم (ص) در نفس خویش حب

زینب را مخفی می‌کرد و حقیقت را برای زید نمی‌گفت؛ این نیست؛ بلکه پیامبر از حرف مردم در این مورد می‌ترسید و اقدام به ازدواج نمی‌کرد و به همین علت مورد سرزنش قرار گرفت «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زُوِّجْنَا كُتَيْبًا» (۵۲)؛ «چون زید از آن زن کام گرفت و او را ترک گفت، وی را به نکاح تو درآوردیم».

یعنی پیامبر اکرم را ملزم کرد که با زینب ازدواج کند در حالی که پیامبر از عواقب این ازدواج می‌ترسید. از این گفته خداوند «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحْرِمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (۵۲) «ای پیامبر برای چه حلال خدا را بر خود حرام می‌کنی؟» این موضوع استنباط نمی‌گردد که پیامبر، حلال خدا را حرام شمرده باشد، این آیه کریمه به داستان معروفی که بین زنان پیامبر اتفاق افتاده است، اشاره دارد و آن این است: هنگامی که پیامبر، نماز عصر را خواند، نزد زنان رفت و پیش هر کدام اندکی درنگ کرد و هنگامی که نزد زینب بنت جحش آمد، نزد وی شربت غسلی که زینب تهیه کرده بود، نوشید. چندین بار این عمل را انجام داد. زنان پیغمبر متفق شدند که بر پیغمبر هنگامی که نزد آنان می‌آید بگویند که من از تو بوی مغفیر استشمام می‌کنم. مغفیر، گیاهی برای شیرین کردن طعم غذاست ولی تغییردهنده بوی آن است. پس هنگامی که پیامبر نزد عایشه رفت، عایشه این مطلب را به پیامبر گفت ولی پیامبر جواب رد داد و گفت: نزد زینب، شربت غسل خوردم. پس عایشه گفت: احتمالاً این غسل، غسل زنبور عرفط است (زنبوری که از گیاهان عرفط تغذیه می‌کند و آن گیاهی است که بویش مانند بوی خمر است) هنگامی که پیامبر نزد حفصه رفت، حفصه همان مطلب عایشه را تکرار کرد و همین مطلب را زنان دیگر پیامبر نیز تکرار نمودند؛ در حالی که پیامبر، همیشه عطرهاى خوشبو دوست داشتند و از خوردن غذاهایی که باعث ایجاد بوی بد بشود، اجتناب می‌ورزید و به علت تکرار مطالب بالا توسط زنان پیامبر، رسول اکرم این عمل را بر خود حرام کرد. پس این آیه نازل گردید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحْرِمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَيَّنَّا مَرَضَاتِ أَرْوَجِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۵۴) «ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خداوند برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی، خداست که آمرزنده مهربان است».

بر این اساس، عمل پیامبر اکرم (ص) در این باره عملی فردی محسوب می‌گردد و متعلق به دایره گسترده‌ای که افعال بنندگان را دربر گیرد، نمی‌گردد و این عمل مختص خودش و زنانش بود و در واقع تحریم پیامبر در این مورد، امری فردی به حساب می‌آید. این آیه نیز که خداوند می‌فرماید:

«مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أَسْرَى خَتْمِي يُخَيَّرَ فِي الْأَرْضِ يُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَكُم فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۵۵)

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [برای خودش] اسیرها از دشمنان اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنها کشتار کند. شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست ناپذیر حکیم است».

این عتاب، سرزنش است از جانب خداوند برای رسول ص که هنگامی که اجتهاد کرد، در اجتهادش به خطا رفت و حضرت رسول ص قید مسأله‌ای مشهور کان در آنکه در جنگ بدر نکشته بود، دریافت کرد. پیامبر بر تپاس مشورت با گروهی از مسلمانان، خیر و مصلحت عمومی را در این امر دید و بعد

همین دلیل، حکم به انجام آن داد. این سرزنش خداوند، در واقع ارشادی بود بر اموری که بعد از آن بر پیامبر واجب خواهد شد و معنایش این نیست که پیامبر بر آنچه می‌توانست، مواظبانه گردید و این ادعای آن است که پیامبر در آنجا می‌گردد.

«لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَكُم فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» «اگر کتابی از جانب خداوند پیش از این نبود، قطعاً در آنچه گرفتارید، به شما عذاب بزرگی می‌رسید».

یعنی اگر حکم خداوند پیش از این، متعلق گرفتار شما که مجتهد با اجتهاد خطایش، مواظبانه گردید، عذاب بزرگی را در بر می‌گرفت. منظور از این کلام خداوند همین است: «عَسَىٰ أَنْ تَكُونُوا أَنْ تَسْأَلَ الْأَعْمَىٰ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ يَزْكِي أَوْ تَذَكَّرُ تَفْتَهُهُ الذَّكْرَىٰ أَمَا مِنْ أَسْتَنْبَاتٍ فَانْتَ لَهْ فَصْلِي وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا الْيَزْكِي أَمَا مَنْ جَاءَكَ تَسْمَعُ وَتُرِيدُ حَتَّىٰ آفَاتُ غَنَّةٌ تَلْهَىٰ» «چهره عیسوس گرد و روی گردانید هنگامی که آن نایبنا آمدن، آن نیست که در این آیات، خطایی مشاهده می‌گردد که از اجتهاد پیامبر الهی شده است و آن هم اینست که، پیامبر اکرم مشغول گفتگو با زینب بنت جحش بود و تلاش می‌کرد که زینب را به توفیق اسلام بیاورد و زینب از بزرگان قریش بود و اسلام آوردن او امری مهم و مستحب بود و به همین علت پیامبر مشغول صحبت بانو بود و از امور دیگران غافل بود. در این لحظات عبدالله بن ام مکتوم (نایبنا) بر پیامبر وارد شد در حالی که قرآن می‌خواند، با اصرار از پیامبر خواست که به او چیزی بیاموزد که خدا به او تعلیم کرده است. این امر بر پیامبر سخت آمد و او را ناراحت کرد.

به این دلیل که صحبت پیامبر با ولید، که پیامبر می‌کوشید او را به دین اسلام در بیاورد و بسیار در این امر مصر بود، قطع



گردید پس در این حالت بود که پیامبر چهره در هم کشید و از او روی گردانید. بعد از آن، این آیات قرآن کریم بر پیامبر نازل گردید. پیامبر متوجه خطای خویش در رفتار با ناسیانی ضعیف گردید و از آن پس، هر زمان پیامبر این مرد را می دید بسیار او را تکریم می کرد، بنابراین، این خطای پیامبر از اجتناب حاصلی شد.

اجتهاد پیامبر این بود که فرصت پیش آمده با ولید را مهم تر می دانست؛ که دلیل آنکه اسلام آوردن ولید، باعث اسلام آوردن عظیم زیادی از قبایل و بی مغزوم می گردید، اما تعلیم مبادی اسلام برای عبدالله بن ام مکتوم در فرصتی دیگر نیز امکان داشت و این گفتگو ممکن بود موجب از دست رفتن فرصت پیش آمده با ولید گردد.

بر اساس مطالبی که بیان گردید، پیامبر اکرم (ص) در اموری که از طرف خداوند بر او نازل گردیده، در واقع به دلیل مخالفت با امر الهی نبوده و به همین دلیل است که هیچ کدام از اجتهادهای پیامبر با عصمت ایشان منافات ندارد.

توجه ای که از این آیات استنباط می گردد این است، که با اطلاع از ایشان نزول آیات و کتاب آن هیچ گاه عصمت پیامبران را تحت سؤال نمی برسم و میرا دانستین پیامبران را چگونه عیب و ذم می برسانیم و یقین ما را بر پیامبران

خواهد افزود.

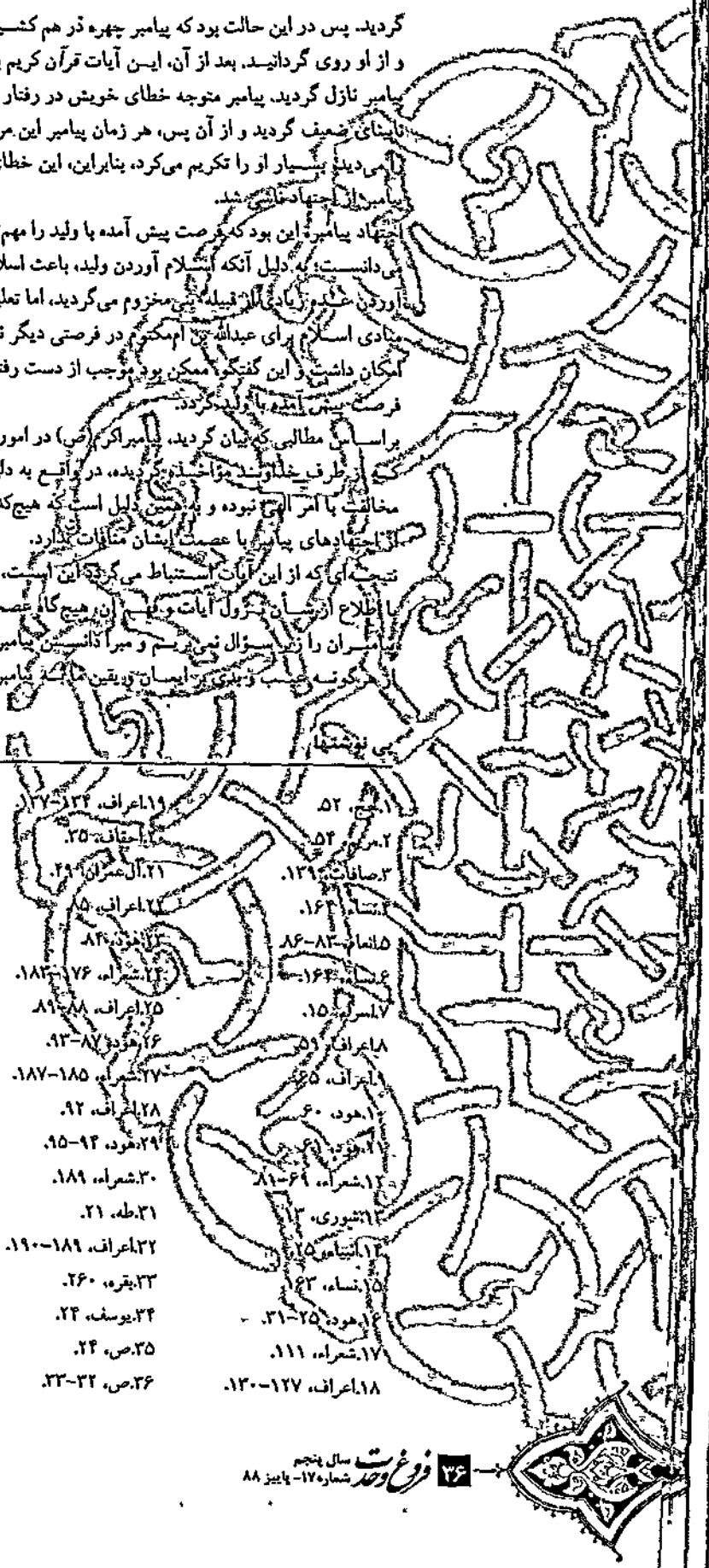
بنابراین، عبرتی که با مطالعه داستان پیامبران در قرآن حاصل می گردد، عبرتی بسیار گرانها و ارزشمند است و این امر، هدف بزرگ خداوند متعال بوده و به همین دلیل اخبار پیامبران را بر پیامبر اعظم عرضه کرده است.

«وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنْقِثُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» (۵۶)

«و هر یک از سرگذشتهای پیامبران را که بر تو حکایت می کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می گردانیم و در اینها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.»

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (۵۷)

«به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان، عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد؛ بلکه تصدیق آنچه [از کتابهای] است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می آورند، راهنمود و رحمتی است.»



۵۵ انفال، ۶۷-۶۸	۳۷. قصص، ۱۵.
۵۶ هود، ۱۲۰.	۳۸. احزاب، ۳۷.
۵۷ یوسف، ۱۱۱.	۳۹. تحریم، ۳۱.
* این متن ترجمه مقاله	۴۰. انفال، ۶۷.
«الانبیاء فی القرآن» نوشته	۴۱. عیسی، ۱-۱۰.
دکتر محمد الطیب النجار	۴۲. طه، ۱۲۱.
می باشد که در کتاب «القرآن	۴۳. اعراف، ۱۱۰.
نظرة عصرية جدیدة» به	۴۴. یوسف، ۲۳.
کوشش محمد محمد المدنی	۴۵. یوسف، ۲۳.
و دیگران ذکر شده است و	۴۶. یوسف، ۳۲.
توسط انتشارات المؤسسة	۴۷. یوسف، ۵۱.
العریة للدراسات و النشر	۴۸. ص، ۲۱-۲۵.
بیروت در تشریح الأول سال	۴۹. ص، ۳۱-۳۳.
۱۹۷۲ م به چاپ رسیده است.	۵۰. شماره، ۱۸-۲۱.
لازم به ذکر است که این کتاب	۵۱. احزاب، ۳۷.
مجموعه مقالات می باشد.	۵۲. احزاب، ۳۷.
	۵۳. تحریم، ۱.
	۵۴. تحریم، ۱.

۱۱۹. اعراف، ۳۲-۳۷.	۵۲. حج، ۵۲.
۱۲۰. احزاب، ۲۵.	۵۳. تحریم، ۱.
۱۲۱. آل عمران، ۲۹.	۵۴. صافات، ۱۳۱.
۱۲۲. اعراف، ۵۵.	۵۵. صافات، ۱۶۳.
۱۲۳. آل عمران، ۸۴.	۵۶. انفال، ۸۲-۸۶.
۱۲۴. شعراء، ۱۷۶-۱۸۴.	۵۷. انفال، ۱۶۴.
۱۲۵. اعراف، ۸۱-۸۹.	۵۸. تحریم، ۱۵.
۱۲۶. هود، ۸۷-۹۳.	۵۹. اعراف، ۵۱.
۱۲۷. شعراء، ۱۸۵-۱۸۷.	۶۰. اعراف، ۶۵.
۱۲۸. اعراف، ۹۲.	۶۱. هود، ۶۰.
۱۲۹. هود، ۹۲-۹۵.	۶۲. هود، ۶۱.
۱۳۰. شعراء، ۱۸۹.	۶۳. شعراء، ۶۱-۸۱.
۱۳۱. طه، ۲۱.	۶۴. شعوری، ۱.
۱۳۲. اعراف، ۱۸۱-۱۹۰.	۶۵. انبیاء، ۱۵.
۱۳۳. بقره، ۲۶.	۶۶. انشاء، ۱۲.
۱۳۴. یوسف، ۲۴.	۶۷. هود، ۲۵-۳۱.
۱۳۵. ص، ۲۴.	۶۸. شعراء، ۱۱۱.
۱۳۶. ص، ۲۴.	۶۹. اعراف، ۱۲۷-۱۳۰.